

مردی بخاطر زن ترکیه ای همسر ایرانی اش را دور زد!

مردی ادعا دارد همسر و ۲ مرد از بستگانش او را به قصد مرگ کتک زده اند و روی ریل قطار انداخته اند تا کشته شود.

در برابر ادعاهای این مرد ۳ زنه که نیمی از جمعیه اش را از دست داده و بدنش هم لمس است زشن می گوید او فقط فریبکاری می کند و شوهرش بخاطر زنی ترکیه ای به او خیانت کرده است.

مردی که همسر، برادرزن و برادرزاده همسرش را متهم به دسیسه قتل کرده در دادگاه به قضات گفت حتی مهریه را پرداخت کرده اما همسرش حاضر نیست طلاق بگیرد.

در جلسه رسیدگی به این پرونده که در شعبه ۸ دادگاه کیفری استان تهران برگزار شد ابتدا کیفرخواست علیه متهمان خوانده و درخواست صدور حکم قانونی شد.

در ادامه مرد شاکي در جایگاه قرار گرفت او گفت: سالها قبل کارمند بودم و با پولی که برای بازخرید شدنم به دست آوردم اتوبوسی خریدم که ترانزیت بود و می توانستم با آن مسافر حمل کنم با این اتوبوس به کشورهای همسایه از جمله ترکیه رفت و آمد داشتم. با همسر اولم اختلاف داشتم به همین دلیل از او جدا شدم و با بچه هایم زندگی می کردم. بعد از مدتی با زن دیگری ازدواج کردم و از او نیز یک بچه دارم اما چندی قبل با همسر دومم هم دچار اختلاف شدم و تصمیم گرفتم از او هم جدا شوم اما همسر مقاومت می کرد. من همه مهریه را و او پرداخت کردم و چون حاضر نبود از من جدا شود من هم از دادگاه حکم ازدواج مجدد گرفتم و با زن دیگری ازدواج کردم.

مرد ۳ زنه ادعا داد: همسر از این اتفاق ناراحت شد و برای اینکه از من انتقام بگیرد برادر و برادرزاده اش را مامور کرد که من را کتک بزنند آنها طوری من را زنده که نیمی از بدنم لمس شده و بخشی از جمعیه ام را از دست داده ام.

این مرد گفت: آنها در پارکینگ خانه من را غافلگیر کردند و با وارد کردن ضرباتی به من بیهوشم کردند و بعد هم روی ریل قطار رهایم کردند اما وقتی دیدند قطاری رد نمی شود تصمیم گرفتند من را به بیمارستان برسانند. من از همسر و برادر و برادرزاده اش شکایت دارم و درخواست مجازات آنها را دارم.

در ادامه همسر این مرد در جایگاه دفاع قرار گرفت. او گفت: ۱۴ سال پیش من و همسر ازدواج کردیم او همسر اولش را طلاق داده بود و دو بچه داشت و من هم بچه ها را عین بچه های خود بزرگ کردم و حتی با اقوام من ازدواج کردند. خودمان هم یک دختر ۱۲ ساله داریم که حالا به

مرد ۳۲ ساله ای که در پی شکایت همسرش مبنی بر ترک اتفاق و بیرون انداختن وی از منزل به کلاتری احضار شده بود، در حالی که نتیجه معاینات پزشکی قانونی درباره ضرب و جرح دختر هفت ساله اش را روی میز مشاور می گذاشت، به کارشناس و مددکار اجتماعی کلاتری سپاه مشهد گفت: حدود ۱۰ سال قبل در حالی به خواستگاری «صغری» رفتم که او ۱۶ سال بیشتر نداشت من هم اگرچه نتوانسته بودم دیلم بگیرم اما بعد از پایان خدمت سربازی شغلی اداری پیدا کردم و روزگار خوبی داشتم تا این که یک سال بعد از آغاز زندگی مشترک، خداوند دختر زیبایی به ما عنایت کرد به طوری که زندگی ام صفای دیگری گرفت با وجود آنکه در هر سال که «ترانه» بزرگ تر می شد کم حرفی و خجالتی بودن او نمود بیشتری می یافت به همین دلیل توجه ما نیز به او بیشتر می شد ولی ترانه نمی توانست با هم سن و سالان خودش ارتباط برقرار کند و معمولاً از نزدیک شدن به همبازی هایش هراس داشت. او به گوشه گیری و انزوا روی آورد اما ما این رفتارها را دلیلی بر خجالتی بودن او می دانستیم تا این که به سن پیش دبستانی رسید آزمایش ها و معاینات پزشکی نشان می داد که

مرد ۳۲ ساله ای که در پی شکایت همسرش مبنی بر ترک اتفاق و بیرون انداختن وی از منزل به کلاتری احضار شده بود، در حالی که نتیجه معاینات پزشکی قانونی درباره ضرب و جرح دختر هفت ساله اش را روی میز مشاور می گذاشت، به کارشناس و مددکار اجتماعی کلاتری سپاه مشهد گفت: حدود ۱۰ سال قبل در حالی به خواستگاری «صغری» رفتم که او ۱۶ سال بیشتر نداشت من هم اگرچه نتوانسته بودم دیلم بگیرم اما بعد از پایان خدمت سربازی شغلی اداری پیدا کردم و روزگار خوبی داشتم تا این که یک سال بعد از آغاز زندگی مشترک، خداوند دختر زیبایی به ما عنایت کرد به طوری که زندگی ام صفای دیگری گرفت با وجود آنکه در هر سال که «ترانه» بزرگ تر می شد کم حرفی و خجالتی بودن او نمود بیشتری می یافت به همین دلیل توجه ما نیز به او بیشتر می شد ولی ترانه نمی توانست با هم سن و سالان خودش ارتباط برقرار کند و معمولاً از نزدیک شدن به همبازی هایش هراس داشت. او به گوشه گیری و انزوا روی آورد اما ما این رفتارها را دلیلی بر خجالتی بودن او می دانستیم تا این که به سن پیش دبستانی رسید آزمایش ها و معاینات پزشکی نشان می داد که

مرد ۳۲ ساله ای که در پی شکایت همسرش مبنی بر ترک اتفاق و بیرون انداختن وی از منزل به کلاتری احضار شده بود، در حالی که نتیجه معاینات پزشکی قانونی درباره ضرب و جرح دختر هفت ساله اش را روی میز مشاور می گذاشت، به کارشناس و مددکار اجتماعی کلاتری سپاه مشهد گفت: حدود ۱۰ سال قبل در حالی به خواستگاری «صغری» رفتم که او ۱۶ سال بیشتر نداشت من هم اگرچه نتوانسته بودم دیلم بگیرم اما بعد از پایان خدمت سربازی شغلی اداری پیدا کردم و روزگار خوبی داشتم تا این که یک سال بعد از آغاز زندگی مشترک، خداوند دختر زیبایی به ما عنایت کرد به طوری که زندگی ام صفای دیگری گرفت با وجود آنکه در هر سال که «ترانه» بزرگ تر می شد کم حرفی و خجالتی بودن او نمود بیشتری می یافت به همین دلیل توجه ما نیز به او بیشتر می شد ولی ترانه نمی توانست با هم سن و سالان خودش ارتباط برقرار کند و معمولاً از نزدیک شدن به همبازی هایش هراس داشت. او به گوشه گیری و انزوا روی آورد اما ما این رفتارها را دلیلی بر خجالتی بودن او می دانستیم تا این که به سن پیش دبستانی رسید آزمایش ها و معاینات پزشکی نشان می داد که

اقدامات وحشتناک «صغری» با دختر خردسال

ترانه با دیگر دختران فرق دارد و از نظر ذهنی در حد همسالان خودش نیست و از بهره هوشی کمتری برخوردار است این بود که به پیشنهاد پزشکان و مشاوران او در مدارس استثنایی ثبت نام کردم این در حالی بود که دختر پنج ساله دیگرمان هیچ مشکلی از نظر جسمی و روانی نداشت و مدام در منزل به بروز هیجانات و شورش و نشاط دوران کودکی می پرداخت. از سوی دیگر همسرم از این که ترانه در مدرسه استثنایی تحصیل می کرد ناراحت بود و سعی داشت در یادگیری درس هایش به او کمک کند در همین روزها بود که من با پس اندازها و مقداری وام و قرض منزل کوچکی در حاشیه شهر خریدم و به آن خانه نقل مکان کردیم با وجود این هر بار که از سر کار به منزل باز می گشتم می دیدم که قسمتی از دست دخترم زخمی شده است. همسرم وانمود می کرد که دختر کوچکم ترم با ترانه درگیر شده است من هم اهمیتی نمی دادم چرا که فکر می کردم این زخم ها ناشی از سیظنت های کودکانه دو خواهر است ولی هر بار که از ترانه در این باره سوال می کردم او زیرچشمی به مادرش نگاه می کرد و سخنی نمی گفت تا این که از اظهارات دختر کوچکم فهمیدم که

دخترانی که در جنوب تهران زود عروس می شوند و زود بیوه!

بدون توضیح اضافه می گوید: «خب پدرم اعتیاد دارد دیگر اعتیاد به شیشه، یک سال قبل از ازدواج من اعتیاد داشت»

از سیمیه می پرسیم که پدرش چه علائمی دارد و در زمان ازدواج چه نظری داشته. با طمأنینه می گوید: «روزهای اولی اعتیادش توهم داشت که من و مادرم با کسی رابطه داریم. دائما فکر می کرد که خیانت Cheat می کنیم. کنکمان می زد الان خودم می گوید نمی کشد در جیبش شیشه پیدا کردیم می گوید می فروشد. از اظرفاقیمان پرسیدیم می گویند بعد از چند سال مصرف کردن دیگر آن رفتارهای قبلی را ندارد مثلا طرف آرام تر می شود. او هم آرام تر شده دیگر کنکمان نمی زند ولی هنوز هم چند روز می رود. مثلا یک هفته نیست بعد از یک هفته دوباره به خانه می آید.»

داستان زندگی سیمیه به همین جا ختم نمی شود حالا باید درباره بخش دیگری از زندگی صحبت کند که به گفته خودش تجربه آن برایش در این سن و سال زود بود. او می گوید: «چند ماه پیش بود که تصادف Crash کرد، برای دیدنش به خانه شان رفتم با دو برادر کوچکترم رفتم، مادر او تهمت زدی theft که برادرانم زد همه چیز را به شیشه کشیدن بابا ربط می داد تحمل نکردم دعوا کردم از خانه بیرون آمدم مادرم هم این بار پشت در آمد و دیگر کوتاه نیامد. من برای مادرم همیشه از دعوای آنها با خودم تعریف می کردم. آنها هم که دیگر خودشان خیلی راضی به ادامه زندگی من با او نبودند با جدایی موافقت کردند.»

بعد از مکث کوتاهی و در پاسخ به این سوال که از راین خبر دارد یا نه می گوید: «من طلاق گرفتم و مهریه ام را بخشیدم، از او خبری ندارم، تنها یک بار پیام داد و عکس هایم را ارسال کرد. در این مدت برایم چیزی نخریده بود که بخوام پس بدهم تنها انگشترم را دادم و انگشتری که برای او گرفته بودم را پس گرفتم.»

روایت سیمیه به پایانش نزدیک شده پیش از آنکه نقطه پایانی بر آن بگذارد تمایل دارد از ناگفته های بگوید که لابه لای برای خطایش استفاده می کند.

«او ششاک بود، دائم گوشی مرا چک می کرد، دائم فکر می کرد که من با کسی در رابطه هستم. اما وقتی با من دعوا می کرد می رفت و چند ماهی از او خبری نبود، نه جواب تلفن می داد و نه جواب پیام. در مدتی که قهر می کرد از رابطه با دیگران بود، بارها عکس هایش با دختران دیگر را با واسطه برای می فرستاد می خواست مثلا من حسودی کنم، در ماشینش دختران دیگر را سوار می کرد با ماشینش از دم خانه ما رد می شد پایش را روی پدال گاز فشار می داد که مثلا به من ثابت کند که با کسی دیگر است. بعد از چند ماه دوباره سروکله اش پیدا می شد. یک روز در جیبش کاندوم پیدا کرده بودم، می گفت برای خودش نیست و برای برادرش است.»

می خندد، سرش را تکان می دهد می گوید که امین بیشتر از همه تحت تاثیر مادرش بوده و مادر امین علاقه زیادی به سیمیه نداشته. سیمیه لابه لای حرف هایش از دعوایش با مادر امین می گوید از اینکه مادر امین دائما سرکوفت چیزی را به سیمیه می زده که او از گفتن آن امتناع می کند. چیزی که بعد از پرسش من کمی با مکث و احتمالا بعد از کلتجار با خود راضی به گفتنش می شود در اعتیاد آن هم به شیشه.

اینجا گویی اتفاقات تلخ سنین پایین جامعه را نشانه گرفته. رنج اینجا تکثیر می شود. از مادر به فرزند می رسد و گاهی حتی خواهر و برادر کوچکتر وارث فرهنگی می شود که خواهر بزرگتر را قربانی کرده. دختران اینجا زود عروس می شوند، زود مادر و زود مطلقه. پسران هم البته از این قاعده جدا نیستند. بسیاری از آنها هم طبق فرهنگ گذشته خود با دختران کم سنی ازدواج کنند و زود ازدواج می کنند. اینجا ۴۵ دقیقه ای تا پایتخت فاصله دارد. منطقه ای حوالی شهریار است. یک بخش کوچک که ساکنان آن بیشتر از مهاجران هستند. مهاجرینی از توابع تبریز از شهرهای اهر، کلیبر، منطقه کوچک است. بافت شهری اینجا همانند منطقه شوش و دروازه غار پایتخت است. اینجا باوجودی که از پایتخت فاصله زیادی ندارد اما فرهنگ متفاوتی دارد. فرهنگی که روابان داستان های این گزارش هم شاید به نوعی خودشان را قربانی آن بدانند.

اهالی منطقه همه یکدیگر را می شناسند. به محض ورود سنجینی نگاه اهالی محل را روی خودم احساس می کنم. احتمال کنجکار شدند و چهره من برایشان آشنا نیست. از یک مغازه دار درباره نشانی آموزشگاهی که محل قرارم است پرس و جو می کنم، آموزشگاه را نمی شناسد. می گوید مگر در این جا آموزشگاهی هم هست؟ از تعدادی مرد که حوالی مغازه نشستند می پرسیم یکی از آنها که گویی چیزی از آموزشگاه شنیده مرا راهنمایی می کند چند قدم دورتر از خودش و دوستانش محل قرار من است. آموزشگاهی که کلاس های تقویتی برای تمام مقاطع برگزار می کند.

روایت: درد اعتیاد، خودکشی و طلاق در ۱۸ سالگی

او رسیده، به نظر می آید خیلی وقت است که رسیده. ماتو و مقنعه مشکی دارد. کوله پشتیش را محکم مقابلش گرفته است. خودش این آموزشگاه را برای صحبت پیشنهاد داده اینجا درس می خواند. وارد یکی از کلاس ها می شویم. روبه روی می نشیند، دست هایش را به هم می فشارد، پاهایش را جمع کرده و تک انگشت پاهایش را روی زمین فشار می دهد. لاک صورتی رنگ روی ناخن های بلندش را می بینم، برای اینکه از اضطرابش کم کنم می گویم که ناخن های زیبایی و از او می خواهم در روزی دیگر برای من هم لاک بزنند. لبخندی از سر اجبار می زند، مشخص است که هنوز هم تمایل چندانی به حرف زدن ندارد. با صحبت کوتاه و بدون توضیح اضافه صحبتش را آغاز می کند. از درس خواندنش می گوید دوست دارد در آینده وکیل شود به نظر می آید تجربه ای که پشت سر گذاشته است دلیلی برعلاقه او به وکیل شدن است. چند سال است که با خانواده اش به این منطقه مهاجرت کردند و آنطور که خودش تعریف می کند در کلیبر زندگی متمولی داشتند.

می گوید بعد از ۵ سال به مدرسه بازگشته و برای اینکه دیلم بگیرد مجبور شده که رشته مدیریت خانواده بخواند. سیمیه که حالا ۱۸ سال دارد قرار است از تجربه متفاوتی بگوید که در ۱۴ سالگی برایش رخ داده است.

۱۳ سالگی بود. آمدند خواستگاری. بعد عقد کردیم. بالاافاصله نبود. صبر

کردیم تا شناسنامه عکس دار شود بعد. با مکث جوابم را می دهد، دست هایش را هنوز در هم گره کرده. پاهایش را به آرامی تکان می دهد. به نظر می رسد شروع صحبت او را آرام کرده است. اینبار سرش را روبه من می گیرد و به سوالاتم پاسخ می دهد. «مادرم مخالف بود، پدرم با دعا راضی شد. عمه ام برایش دعا گرفته بود تا راضی شود. رامین برادر شوهر عمه ام بود.» جمله دعا گرفتن را با خنده می گوید. انگاری خودش هم خیلی قبول ندارد اما تنها توجیه برای پذیرش پدرش را همین دعا گرفتن می داند.

لبخندش روی صورت خشک می شود و روایتش را ادامه می دهد: «درهای خانه را بستم، تیغ را دستم گرفتم که تمام شود، نمی خواستم بمیرم فقط میخواستم بترسانمشان. بعد حرف و حدیث زیاد شد که ای تو با کسی قرار مدار گذاشتی؟ دوستی داری لایه که می خواهی اینگونه ما را منصرف کنی، راهی بلد نبودم جز اینکه بگویم بله و خودم را خلاص کنم.»

صورتش را تکان می دهد می گوید پدرش چند باری این حرف ها را به او گفته و او هم برای اینکه خودش را خلاص کند در نهایت راضی شده. سیمیه دیگر خجالت را کنار گذاشته، دستهایش را موقع حرف زدن تکان می دهد و به نظر می رسد که مشتاق است باقی داستانش را تعریف کند. این بار خودش می خواهد از امین بگوید، امین وقتی سیمیه ۱۴ سالش بود ۲۲ ساله بوده و به گفته سیمیه کار نمی کرده است.

«درس نخواندم، گفت درس بخوانی از راه بدر میشوی، گفت معلوم نیست در مدرسه چه کسی کنار تو قرار می گیرد. مخالفت کردم اما پدر و مادرم مخالفتی نداشتند. می گفتند بالاخره شوهرت است، روی حرفش حرفی نزن.»

مکث می کند. سرش را پایین می اندازد. پاهایش را تکان می دهد. برای آنکه لرزش پاهایش را نبینم دستش را روی آنها می گذارد. بعد از چند دقیقه سکوت صحبت هایش را از سر می گیرد. نام همسرش را به کار نمی برد و فقط از لفظ او برای خطایش استفاده می کند.

«او ششاک بود، دائم گوشی مرا چک می کرد، دائم فکر می کرد که من با کسی در رابطه هستم. اما وقتی با من دعوا می کرد می رفت و چند ماهی از او خبری نبود، نه جواب تلفن می داد و نه جواب پیام. در مدتی که قهر می کرد از رابطه با دیگران بود، بارها عکس هایش با دختران دیگر را با واسطه برای می فرستاد می خواست مثلا من حسودی کنم، در ماشینش دختران دیگر را سوار می کرد با ماشینش از دم خانه ما رد می شد پایش را روی پدال گاز فشار می داد که مثلا به من ثابت کند که با کسی دیگر است. بعد از چند ماه دوباره سروکله اش پیدا می شد. یک روز در جیبش کاندوم پیدا کرده بودم، می گفت برای خودش نیست و برای برادرش است.»

می خندد، سرش را تکان می دهد می گوید که امین بیشتر از همه تحت تاثیر مادرش بوده و مادر امین علاقه زیادی به سیمیه نداشته. سیمیه لابه لای حرف هایش از دعوایش با مادر امین می گوید از اینکه مادر امین دائما سرکوفت چیزی را به سیمیه می زده که او از گفتن آن امتناع می کند. چیزی که بعد از پرسش من کمی با مکث و احتمالا بعد از کلتجار با خود راضی به گفتنش می شود در اعتیاد آن هم به شیشه.

بزرگش دانش آموزی دکتر حیاتی با همکاری دبیرستان شهید دستغیب و مدیریت آموزش و پرورش شهرستان لامرد برگزار می کند:

اولین همایش دانش آموزی سولول های بنیادی و پزشکی بازساختی با حضور دکتر قربانغانی در شهرستان لامرد

تاریخ: ۱۳ آذرماه ۱۳۹۷
زمان: ۸ صبح

مکان: کانون شهید عامری

مخبره های همایش

۱- آشنایی دانش آموزان با فناوری های نو
۲- بررسی جایگاه منطقه ای و جهانی ایران
۳- کسب آشنایی لازم دانش آموزان علاقه مند جهت شرکت در المپیاد

آدرس: - لامرد - بلوار جهاد - کوچه ۴ - جنب کانون شهید عامری - شماره تماس ۵۷۷۱۲۵۲۲
www.Palamed.ir
gustamer9@gmail.com

انتشار عکس های خصوصی نازنین یکی پس از دیگری در شبکه اجتماعی

زن جوان سراسیمه خود را به پلیس رساند. گریه امانش را بریده بود و با کلمه های بریده بریده می گفت آبرویم در شهر رفت. اگر برادرانم بفهمند خون به پای می شود.

از زندگی اول خود خبری ندیدم، شوهرم به دلیل سوءظنی که داشت همیشه مرا به باد کتک می گرفت تا جایی که کاسه صبرم لبریز شد و زمان زیادی طول نکشید که مهر طلاق در اوج جوانی بر شناسنامه ام حک شد. روزهای سخت زندگی ام رو به پایان بود که در فضای سایبری با مردی که خانمش را طلاق داده بود آشنا شدم. اوایل همه گفت گوه های ما در همان شبکه های اجتماعی انجام می شد اما کم کم صحبت به فضای حقیقی کشید و این ارتباط ادامه داشت تا این که طرف مقابل برای خواستگاری از من اقدام کرد اما پدرم چون از ازدواج اول من ضربه خورده بود راضی نمی شد و خانواده او هم چنین شرایطی را داشتند تا این که رضایت دادند چند ماه نامزد باشیم و اگر هر دو خانواده به تفاهم رسیدند تاریخ مراسم خواستگاری را اعلام کنند.

او که هنوز از آبروریزی که برایش در فضای مجازی رخ داده بود نگران بود و دستانش می لرزید ادامه داد: نمی دانم چه شد بعد از یک ماه گیر دادن هایش شروع شد، حتی چند بار دست به رویم بلند کرد. سه ماه که گذشت خودم به خانواده ام اعلام کردم که او مرد زندگی نیست و باید نخ این ارتباط را از همین جا برید و او هم با پاسخ منفی پدرم رو به رو شد. زن جوان گفت: زمان زیادی نگذشت که یکی از اقوام مادری ام در شرایطی که داستان زندگی او را به طور کامل می دانست به خواستگاری ام آمد و پس از انجام تحقیقات توسط پدر و برادرانم؛ جواب مثبت گرفت، مراسمی برگزار شد و زندگی مشترکمان را آغاز کردیم اما یک هفته نگذشته بود که یک روز صبح در یک گروه دورهمی شبکه اجتماعی عکس های خصوصی ام یکی از دیگری منتشر شد. در حالی که بسیار نگران شده بودم به حریم خصوصی فرد انتشار دهنده پیام دادم که شما؟ او پاسخ داد: سرورش. با دیدن نام او دنیا روی سرم خراب شد. خواهش و التماس کردم که عکس هایم را در اختیار قرار دهد چون ازدواج کرده ام اما او حاضر به این کار نشد. نمی دانستم باید چه کار کنم که صدای زنگ پیام گوشی رشته افکارم را پاره کرد. نازنین، به شرطی عکس ها را در اختیار تو قرار می دهم که با من ارتباط داشته باشی و ...! پدر و مادرم را در جریان قرار دادم و با کمک آن ها شکایتی تنظیم کردم و برای پیگیری به این جا آمدم، کم کم کنید که آبرویم بیش از این نرود و به زندگی من آسیبی وارد نشود. پیگیری پرونده رئیس پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات فرماندهی انتظامی استان درباره این پرونده به خبرنگار ما می گوید: مهندسان پلیس فتا با هماهنگی قضایی، نامزد شاکی را به این پلیس احضار کردند اما او منکر هر گونه ارتباط با شاکی شد تا این که از گوشی و رایانه اش عکس ها و فیلم های خصوصی شاکی مشاهده شد و متهم جوان لب به اعتراف باز کرد که در فضای مجازی با شاکی آشنا شدم و وقتی فهمیدم که او از شوهرش طلاق گرفته است و من هم از همسرم جدا شده بودم پیش خودم گفتم حتما این زن مرا درک می کند. از همان ابتدا پدر و برادرانش مخالفت می کردند مدتی هم در دوران نامزدی بودیم و از آن جا که با هم تفاهم نداشتم خانم ارتباطش را قطع کرد و من هم بعد از مدتی متوجه شدم ازدواج کرده است و به قصد انتقام عکس های دوران نامزدی مان را در شبکه های اجتماعی منتشر کردم. سرهنگ «محمدپور» افزود: با اعتراف متهم پرونده تکمیل شد و در اختیار دادسرا قرار گرفت.